

اصول و قواعد تحقیقات فلسفه

لغات و السنه

ترجمه و تکارش جناب فاضل قاری عبدالله خان
عضو انجمن - از سخندان فارس

و اعد تحقیقات فلسفه زبان؛ فنی است قدیم که از فلاسفه یونان باقی مانده.
ازین فن اصول زبانهای مختلفه و علاقہ واقع درین آنها معلوم میشود. ذخیره



علوم عرب و فارس از اصول و فروع فلسفه زبان خیلی اندک بحث رانده و چیزی
که بود هم ازین رفته اکنون هرچه هست زبان انگلیسی است و آنرا (فلولوجی)
میکویند. هرگاه رساله ازان ترجمه شود امید نیست که بدرد برادران وطن
بخورد چرا که مؤلف انگلیسی زبانهای مختلفه مهارت دارد و بدین واسطه قوه
هر زبان را دران بخرج رسانده بنیاد تالیف را بر انگلیسی و یونانی و لاتینی و
غیره میکذارد. ازین جهت من از آتش زنه الفاظ فارسی و سانسکرت شراری
بر کشیدم شاید که اندکی بر آنرا چاره دارم. *مطالعه و مطالبه* فلسفه ایشیا تاکنون تحقیقات فلولوجی
رواج نداشته و اروپا هم این علم را از یونان فرا گرفته و ازین جهت نامش را
فلولوجی یعنی (فلسفه اللسان) گذاشته اند.

اکنون میل دارم چند دقیقه با اجازه دوستان بمطالعه چند بردازم تا آشکار
شود که (زبان) که عبارت است از تقریر یا گویائی چه چیز بوده است؟

زبان؛ وسیله ایست از بهر اظهار خیال که در رشته آوازه های متواتر و متوالی
ظاهر می شود و آنرا تقریر یا رشته الفاظ یا بیان با عبارت میکویند و این مضمون

را بلطفه شاعرانه میتوان ادا نمود یعنی: زبان یا (بیان) هوا پیمائی است که بر سمند برق رفتار خیال ما سوار گشته از سرحد دل به جاده گوش و از انجا بر دماغ مستمعین فرود میآید. یا رنگین تر ازین میتوان گفت: طوریکه تصویر و تحریر؛ کار قلم بوده و به چشم محسوس میگردد همانطور تقریر تصویر زبانی افکار ماست که قلم آواز صورتش میکشد و بر صفحه هوا آنرا رسم کرده صورت واقعه، کار، مقام، و رو بهمرفته سائر احوال را از راه گوش بما میرساند.

مرتبۀ افکار و خیالات پیشتر از زبان است اما تا در دل است مانند جنین ناقص میباشد و چون بتقریر آید کامل میگردد و در وقتیکه از تقریر به تحریر رسد بیشتر کمال پذیرد. مردمانی که در بوته افکار جان را گذازمیدهند تا خیالی را لباس عبارت پوشانند البته این نکته را خوبتر میدانند.

اظهار افکار به سه صورت می شود: اشارت، تقریر، تحریر اما تقریر بسببیکه وضاحت بسیار و محنت اندک دارد در نمره اول واقع است اگرچه حقیقه در اجرای کار، هر سه بکرنگند اکنون باید گفت که زبان چگونه پیدا گشته؟ سبحان الله کتاب هر مذهب همین خیر داده است که زبان ما مخصوصاً از حضرت الهی عزاسمه نازل گردیده و ما یا همین زبان بهشت خواهیم رفت و بهمین زبان با بهشتیان گفتگو خواهیم کرد اما به غور و تأمل معلوم میگردد که انسان را صانع مطلق عزاسمه از صنعت بدیعۀ خود چنان طلسمی از قدرت بیافرید که خود را بجاد زبان میتواند، و بوسعت دادن دامنه خیال حل این راز می شود.

مسافران سر جاده نهذیب اندکی بجانب آغاز آفرینش برکشته نکام کنند که انسان پیدا شد. دل داشت دماغ داشت افکار داشت و بالاخره ضرورت و احتیاج دامنگیر او بود مگر وسیله کافی برای اظهار مطلب نداشت. پس چگونه گذاره

میتوانست؟ گذشته ازین امروز هم انسان بی زبان هست که احتیاجش نسبت بانسان اول صدچند بیشتر است. به بینید اینها چه میکنند و کیستند؟ بلی اینها اشخاص گنگند لیکن چیزی در دنیا نباشد که با اشاره ازان تعبیر نکنند. بلکه این گونه تعبیر تنها بر اشخاص گنگ منحصر نبوده مانیز اکثر خموش بوده بزبان سخن نمیزنیم بلکه بجای (بلی) گفتن سر را بطرف پیش و در هنگام (فی) گفتن بطرف راست و چپ حرکت میدهیم. تأمل کنید این حرکت طبیعی است اسب، فیل و سایر حیوانات وقتیکه امر مالک را نمی پذیرند چگونه سر را تکان داده اظهار تخلف میکنند. خود من بشوق سیاحت، بمالک مختلفه را سیر کرده ام و در آنجاها مانند گنگ بودم که فی خود کسی را فهانده نمیتوانستم و فی کس مرا. لکن وسیله گذاره من همین اشاره بود. انسان گنجینه احساس و عواطف مختلفه است وقتیکه بسبب از اسباب بخشم می آید طبیعت با آواز سخت بلکه بقر زدن و آوازش میکند. میدانید! که قوه فهم بقدر استعداد بهر حیوانی عطا شده سک و کر به را به بینید وقتیکه میخواهند ما را خوش بسازند چگونه دم لایه می میکنند و می خندانند و آوازه های نرم و آهسته میکشند.

گنگهارا به بینید که در اظهار مطلب اشارتهای مختلفه را با آوازه های گوناگون بار می سازند.

گاه بتک تک چوب سک یا کر به، یا مار را ترسانده می رانیم. بچک چک دست یا سرفه یا صاف کردن آواز دیگری را بیدار و آگاه و بالاخره بطرف خود متوجه می سازیم. فهانیدن بتوسط آواز در حیوانات طبیعی است چنانکه صدا کشیده بذریعه آواز مطلب را می فهانند و خود هم بتوسط آواز میفهمنند اگر چه

خدا میداند که چه میگویند مثلاً گربه را به بینید از هر ملك و به هر حال که باشد خواب رفته یا بطرفی روان باشد همینکه (پش پش) گفتید! فوراً بطرف شما می بیند. همین طور سگ از هر ملك که باشد بمحضی که او را (توتو) کنند هشیار گشته بمحبت دم می جنباند و این عموماً حالت سگان کوچه است و ظاهر است که سگان تعلیم یافته با شعور ترند.

این سخن نیز ظاهر است که استعداد فکر و ایجاد در انسان بودیعت نهاده شده اطفال یکدو ساله را به بینید که تنها به چیق زدن یا به آواز مهمل کار خود را از پیش می برند و قتی خواهند کدام سخن زنند یا کاری کنند یا نکنند با اشاره انگشت یا حرکت سر یا آن آن و فی فی مطلب را به شما می فهمانند و رفته رفته آوازه های دیگری هم مقرر میکنند مثلاً طعام را پیه میوه را ککه و غیره میگویند در اعضای تکلم لب از همه بیشتر نرم و نازک است و باندک اراده شور می خورد و صدا ازان می برآید نه از پیره یا بینی و گوش و کم کم آوازه های دیگر هم میکشند با یاد میگیرند البته طفل استاد و رهنا هم دارد (که خاندان اوست) این آوازه نخست بکار و همزمان با کشیم و ناله ها می آید که بدور و پیش اطفال میباشد.

رتال جامع علوم انسانی

فرض کنید آفرینش بعالم طفولیت است و در یکجا دوسه آدم می باشند اینها چه سامان و در بین خود چه معامله دارند. در دست آدم جنگلی یا حبشی صحرا یاره استخوانی است که گوشش بدنشان میکند و می خورد اگر وحشی دیگر آن استخوان را بدستش دیده چشم کشد و گردن را شخ کرده غرزند. ضرور جنگلی اول میداند که وی میخواهد بزور استخوان را بگیرد. بر عکس هر گاه خود را خورد خورد ساخته نرم نرم آواز بر کشد و گردن را بعاجزی این طرف و آن

کج کند چشم را کوچک سازد و بعجز و الحاح دست پیشش دراز کند. جنگلی می فهمد که این بیچاره نیز گرسنه است و بعاجزی استخوان می خواهد اکثر این حالت را هر روز از حیوانات مشاهده میکنیم بعد علاوه بر خورد و نوش برای سائر اشیاء نیز آوازه مقرر و رفته رفته لفظ پیدا گشته باشد.

روزی بدربار جلال الدین اکبر سخن میزدند که: آیا زبان لطیفه تاریخی:
اصلی انسان چه بوده؟ پادشاه منزلی عالی جدا از شهر مقرر کرد و عده از زنان حامله را در آنجا فرستاد. دایه و داده و سائر خدمتگاران همه گنگ بودند و قتیکه زنان وضع حمل نمودند اطفال را از نزد آنها گرفته به دایه های گنگ سپردند ضروریات اطفال همه موجود بود حکم اکید نمود که شخص زباندار در آنجا داخل نگردد. پس از آنکه اطفال چار پنجساله شدند پادشاه در آنجا رفت اطفال را بحضور او سر دادند. همه مانند حیوانات غاف و غون میکردند طوریکه هیچ لفظ شان فهمیده نمی شد.

اطفال کوچک را می بینید که برای چیزی بکه می بینند و برای چیزی بکه بکارشان می آید از همه بیشتر اشاره و آوازه مقرر میکنند و از همه بیشتر مادر پدر دوزند آنها محبوب میباشد. اینهم ظاهر است که جزء جزء اعضا با اختیار اطفال نمیشد تا در حروف امتیاز و تفریق پیدا کرده بتولفد. همین لبهاست که پیش از همه در آنها حرکت پیدا شده و طفل م. م. ب. ب میگوید. مسلم است که اختلاف محیط آب و هوا سبب اختلاف طبائع بوده لیکن از حیث انسانیت همه متحد و ازینجهت استاد قدرت همه را یکنام اما باندک تغییر یاد میدهد.

ازینجاست که نام پدر و مادر که طفل پیش از هر چیزی آرا یاد میگیرد تقریباً در همه زبانها از اصواتی مرکب است که محض بشور دادن لب یا وا کردن دهان

تلفظ می شود با آوازش برمی آید مثلا :

در فارسی پدر را بابا و مادر را مام میگویند

در عربی « اب، ابا و « ام »

در انگلیسی « پاپا » « ماما »

طبیعت انسانی و اتحاد آن عموم اطفال را از هر جا که باشند بکرنک تعلیم میدهد چنانکه طفل نخست از بهر اشاره انگشت بر میدارد باز آواز برداشته غان و غون میکند تا آنکه همین آواز برای اشاره نزدیک این و برای اشاره دور آن می شود. نخستین طفل اسما یعنی نام اشیا را یاد میگیرد ازینجهت بهر چه میبش میشود محض نام آرا می گیرد مثلا کرسنه میشود ججی بایبه . میگوید .

میوه میل میکند. (ککه) میگوید و قتیکه قوه گفتارش فزونی میگیرد فعل را باها پیوند میکند اما شکسته شکسته تا آنکه حروف را هم باها و افعال پیوند داده بر سر سخن زدن می آید . مسافرهائی را که زبان نمی فهمیدند دیدیم و خود هم در مسافرتها تجربه کردیم در ممالک غیر ؛ نخست (اسم) بدرد میخورد مثلا میخواهند نان بگیرند یول را نشان داده (نان) میگویند یعنی یول اولدولم نان بده . دکاندار هم نان را نشان داده بانگشت اشاره میکنند که مثلا بک یول یا دو یول . پس از چند روز فعل ازان ببعده حرف را یاد میگیرند تا آنکه بگفتن و شنیدن جمله ها را نیمه نیمه پیوند میدهند اگرچه اشارت باعتبار وجود عمده اول است اما کلام در اجرای کار اهمیت زیاد داشته و ازینجهت بر اشارت غالب و کار روای مطالب گردید .

الفاظ چگونه پیدا گشته ؟

بک قبیلۀ بزرگ او لاده بک پدر و قتیکه دسته دسته از هم جدا میکردند و هر دسته به وادی باقطعه از زمین توطن میگزینند از روی احتیاج یا اتفاقی چیزهای

نوپیدا میکنند ظاهر است که در هر جائی يك چیز معین را نام جدا گانه یاد میکنند. بعد از مدتی که این نامها فراهم می آید هر چیز را نام چند نام میباشد و چون سلطنت اساس یابد یا را بطه رفت و آمد درین پیدا شود و تعلیم و تربیه عام گردد نامهای مختلف متعدد خود بخود از میان رفته برای هر چیزی يك نام باقی می ماند. هر گاه درین اسم و مسمی مناسبتی بود بسیار زیبا و برجسته می نماید و الا خیر. در اینوقت ضرور است همه اتفاق کنند تا هر چیزی را بيك نام مخصوص نام گیرند. اگر پرسند: لفظ چیست؟ گوئیم لفظ: تصویر زبانی بانسان چیزی یا فعلی است دنیا همیشه بجا ده ترقی سیر میکند، حالت ابتدائی هر چه باشد مدنیت و سعادت میگیرد دستگیری علوم و فنون چیزهای تازه پیدا میکند، معامله داد و گرفت که ترقی تجارتش خطاب داده اشیای بيك جا را بدیگر جا می برد. ازینجهت الفاظ تازه نیز در هر جا پیدا میشود و از یکجا بدیگر جا میرود. چه چیزها و کارها همه نومیباشند. لیکن در قرنی و قصبات الفاظ کمتر و در شهرها بیشتر بوده خوش آوازی و خوش لهجگی و لطافت؛ دها تپها را مشتاق بشاگردی شهرها مینماید و این را اتفاق خاص و عام میگویند که ازان الفاظ و اصطلاحات پیدا میشود.

روستایان و عشایر و مشایخ و فریبی

اگر بر سند تقریر چگونه پیدا میشود؟ گوئیم خاصه نعره و فریاد در انسان از ترقی و اصلاح احتیاجات یکدیگر؛ صورت تقریر اختیار کرده و متدرجاً عالی میشود و چنانکه مصور نردست صورت انسان با باغ یا عمارتی را کشیده کیفیت آنرا از راه چشم خاطر نشان می سازد. اینچنین شخص صاحب زبان مجموعه خاطرهای دل و حرکت اعضا را از راه گوش دلنشین می نماید. گوئی نطق وسیله ایست عمده از پهر بیان افکار و ولی ناقص چه صاحب قدرتی که تمام اجزای خیالات دل را در عبارت ادا کند کیست؟ آری کلام تصویر مهم افکار بوده اما مانند آبی

است گل آلود یا عکسی در آینه غبار اندود.

زبان یعنی تقریر گویا خلاصه ایست از مجموعه دل، خواهش و حرکت اعضای انسان. - ازینجهت عباد ابن سلیمان ضمیری که از محققین ابتدائی زبان عرب است میگوید: - الفاظ، بواسطه حروف، اعراب و آواز؛ خود بمعنی خود دلالت می نماید. لکن این رأی بطور عموم درست نیست. اصفهانی در شرح منهج بیضاوی می نویسد که جمهور اهل لغت اعتراض میکنند که هر گاه لفظ بمجرد حروف و اعراب و آواز بر معنی خود دلالت کند باید هر شخص هر لفظ را بداند و بکتاب لغت احتیاج نیفتند گذشته ازین بعضی الفاظ مشترک و دارای دو معنی متضاد است و اگر الفاظ طبعاً بمعنی خود دلالت نمایند چنانکه گفتیم باید احتیاج ببلغت و غیره نماید، البته لفظ گاهی بر معنی خود اشارتی مینماید مانند: -

تندر (رعد) که این لفظ خیلی بهمهمه تلفظ میشود. و ازین قبیل است لفظ: - درشت، گرخت که از نخستین سختی و از دو مین فی حسی آشکار میگردد. در تلفظ تیر: کش مد (با) و نمود میکنند که چیزی بسیار تمیز نیز روی است که رفتار راست و سریع دارد. اینچنین لفظ: -

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خم. یا خمب از چیز بسیار بزرگ شکم دار میان نهی تصویر میکشد. یکی از دانشمندان اروپا میگوید و سخنش آفرین قیاس است. که: نخست تاثیر طبیعت مناسب حال آوازهها بر کشید بعدها استعمال و تهذیب آواز را لفظ ساخت. چهچه: نام آواز مسلسل بلبل و کوه کو آواز متواتر فاخته است. غرس آواز سبع در حیات خشم قهقهه آواز خنده انسان است غوغا، غلغله، غلغل شور و فریاد انسان را گویند.

زاغهای کوهستان خراسان و ایران ازغال موش کوچکترند چون از صدای

این برنده آوازی مانند کلف کلف بکوش می آید نامش کلاغ گردید . و بسبب همین آواز کنجشک ز را چفک : میگویند .

اگر گویند رنگ آواز ، اندازا دا و حالت دل را یکجا نموده هر معنی که خواهیم ازان پیدا میکنیم پس احتیاج بلفظ اصلی چیست ؟

گوئیم درست اما بیشتر شرح دادیم که زبان عبارتست از مجموع آواز و اشارتهای اعضا و بنا برین هیچ جزء آن را انشاید ترك داد . (۱)

در ایجاد زبان معلوم شد که اول اشارت بوده و بعد آواز و پس ازان در از اتفاق افراد برای فهماندن یکدیگر الفاظ مقرر گشته و قتیکه آفرینش افزون و آبادی پیش میرود استعمال همان الفاظ واجب میگردد که عام فهم بوده و نسبت بسائر الفاظ بیشتر بکار عموم بیاید . (۲)

تصرف ایجاد در زبان روا نبوده و کسی اختیاری ندارد که لفظی از خود اختراع نماید مثلاً نشاید شخصی شادم گوید و ازان معنی آدم خواهد چه فرض میکنیم متعلقین قائل مراد او را بدانند اما عموم مردم کجا میدانند و بنا برین اگر لفظی چند ازین قبیل ایجاد کنیم کس زبان ما را نمیداند .

بعضی از محققین شعر شب میگویند و بندهای لغت (۳) آنست که جمهور بدان اتفاق کنند

- (۱) ازین جهت است که اگر شخص فصیح صاحب تقریر در هنگام خطا به و نطق مکلف سازند که در خطای خود دست یاسر و صورت یا سائر اعضای خود را ساکن داشته هیچ حرکت و تغییر ندهد از تقریر باز می ماند .
- (۲) ازین نابت میشود که لفظ نصیح و درست همانست که در محاوره شیوع یافته باشد لفظ صحیح که شایع نباشد استعمال آن روا نیست چه اقلاً کلام را از رتبه انداخته ناگوار می نماید .
- (۳) لغت عبارتست از عموم الفاظ یک زبان که اهل زبان یا شخصی که زبان مذکور را میدانند بفهمند و تسلیم قوم معنی لفظی را عبارت از دانستن لفظ مذکور است . و اصطلاح عبارت از الفاظی است که در بین گروه خاص متعارف باشد . مثلاً در اصطلاح شطرنج بازها چال مخصوصی را (قبل بند) گویند . نعمت خان عالی میگوید : آنصورت مهابت نیلان هیته یول ما را چه ییلند حساب و کتاب کرد برواف از اصطلاح شطرنج لطف این بیت پوشیده نیست اما شخصی بی اطلاع که معنی قبلند را نمیداند لطف این بیت را هم نمیداند .

و اصطلاح آنکه گروه مخصوصی بدان اتفاق ورزند . البته صاحب قدرتی نیز
الفاظی چند ایجاد میتواند اما برای بقای آن حسن قبول جمهور شرط است .

اکنونکه از ولادت الفاظ و آفرینش زبان بطور اجمال صحبت کردیم خوب
است از متخصص فلسفه زبان و منصب او هم بحث را نده گوئیم : منصب متخصص آنست
که هر لفظی را از تقریر و جملات مرکبه زبان کاوش و تحقیق کند که اصالش چه بوده
و چیست شاید قارئین محترم گمان کنند که فیلسوف زبان در اکثر زبان ها
لفظ و معنی ، مبتدا و خبر ، مضاف و مضاف الیه ، صله و موصول و روی هم رفته سایر
محاسن و معائب عبارت را بهتر میفهمد آری همچین است و این اندک از دانش اوست
اما متخصص بر علاوه اصل و نسب لفظ را از حین ولادت تا حال موجود درک می نماید .
خاکشورانه بینید که وقتی پاره فلزی بدستش می افتد معاینه و اندازه میکند
تا معلوم شود که از يك یا از چند ماده است و ازینجهت گاه به تیزآب گاه با آتش
لحیمش را کرده می بیند که اصلش بکجا میرسد . اینچنین متخصص زبان پیوند لفظ را
به تیزاب عقل تحلیل و در معنی آن تعمق نموده تمام اصل و نسب آنرا درک می نماید .

اگر گویند : اصل و نسب الفاظ یعنی آنچه را گوئیم الفاظ نیز اصل و ولادت
دارند و کشف آن طوری می شود که متخصص اجزای لفظی را تحلیل و معاینه
می نماید که اصلش چگونه ملك به ملك گشته و قوم بقوم گردیده تا بار رسیده و
ریشه های آن کدامند و چگونه پیدا گشته اند و در حروف و معانی آن از سفر
در ممالك مختلفه چه تغییری راه یافته بعد بر سخنان خود از حیث بعض زبانها غور
کرده نتایجش می سنجد و مقابله می نماید که لفظ یک زبان با دیگر زبان در کدام
کلمات متفق و در کدام مختلف است و نیز کدام الفاظ مخصوص یک زبان می باشد
که در دیگری نیست بعد در پی علل و اسباب عمل تغییر و تبدیل زبان بر آمده دنباله

تحقیق را بجائی میرساند تا گفته نماند که عمل تبدیل گاه بترقی و گاه به تنزل می باشد اما جریانش لاینقطع و مستمر است و همین عمل تبدیل را اصل و نسل زبان میگویند. برای توضیح مطالب مثالی چند در ذیل می نگاریم:

(گریبان) مثلاً متخصص درین لفظ نامل نموده می بیند که از (گری و بان) مرکبت (بان) بمعنی محافظ و دارنده و (گری) هم در فارسی قدیم بمعنی گلو است و در اثر تحایل میدانند که این جزء جامعه را از جهتی که دارای گلو است گریبان نام نهاده اند یعنی (مالک گلو) بعد در سانسکریت جستجو کرده در برابر گری = گریه و عوض بان (وان) را می یابد و در نتیجه ثابت میگردد که گریبان و (گریوان) هر دو از يك خانه دان بوده و از امتداد انقلاب و اختلاف محیط آواز تبدیل گردیده اما در هند مرده و در خراسان زنده مانده.

(کلابتون) را که هر کس دیده و پوشیده متخصص زبان تحلیل کرده می بیند از کلابه - و - آلتون) مرکبت. کلابه کلاوه ناز و آلتون در ترکی بمعنی طلاست و ازینجا ظاهر میگردد که کلابتون بمعنی کلاوه زرین است.

نیلوفر را شخص عامی محض يك گل خود رو میداند ولی متخصص زبان می بیند که این لفظ چند رقوم است همان یافته مانده: نیلوفر، نیلوفر، نیلوفر، نیلوفر، بعد از جستجو معلوم می شود که در سانسکریت نیل بمعنی کبود و اتیل بمعنی برک گلست یعنی گلی که برک کبود دارد و در اثر تغییرات نیل آتیل در فارسی مثلاً نیل یل و غیره گشته ناهار و نهار - مرکبت از نا - یانه حرف نفی و (هار) که در فارسی و سانسکریت هر دو بمعنی خورش آمده. پس معلوم شد که از آغاز صبح ناهنگامی را که چیز نخورند ناهار و نهار (۱) میگویند.

(۱) در فارسی میگویند: نهار حاضر است یعنی طعام ناشتا حاضر است یا نهار نکرده ام یا نهار هستم یعنی ناهوژ چیزی نخورده ام.

خرزبه : مرکب است از (خر) بمعنی کلان و (زبه) که در فارسی قدیم بمعنی نمر بوده پس خرزبه که بمعنی نمر بزرگ است نام میوه معروف گردید و در سانسکرت نیز این دو جزء بهمین معنی آمده .

الفاظ اگرچه ظاهراً اهزاز هوا بوده اما در حقیقت اشیای مستقلند مثلاً وقتی چاقویا قلم میخواستیم اگر پسر خوردی نزدیک ما باشد هم برخاسته آرا می آورد حال آنکه ما محض نام آرا بر زبان آوردیم نه آنکه تصویرش کشیده باشیم .

الفاظ نه تنها نام اشیای بوده و بر آنها دلالت میکند بلکه بتامل ظاهر گردد که مانند سایر اشیای ترقی و تنزل و سفر داشته در سفر رنگ و طبیعتش بدل میشود و بالاخره مرکب هم دارد . و چنانکه دل از مطالعه تاریخ ترقی و تنزل و سایر احوال اقوام ؛ انبساطی مییابد اینچنین از مطالعه تاریخ احوال رفتار و انقلاب الفاظ دماغ فرحت گیرد بر علاوه که لطف و خوبی هم در تاریخ الفاظ پیداست چه از مقابله الفاظ سر رشته اقوام و انسال و رشته خاندان هر یک بدست می آید .

اگر گویند اسما حقیقه نام اشیا است و در وقتیکه خود چیز بدل نگشته تنها نامش بدل شود در بین الفاظ و معانی علاقه ربط در هم کسند در جواب گوئیم اسما تغیری پذیرند و قباحتی ازان پیدایش میشود مثلاً :

جیب نخست در عرب بمعنی سینه و دل بوده بعد گریبان را که نزدیک سینه است جیب گفتند بعضی اهل لغت گویند جوب بمعنی قطع است ؛ چون گریبان نیز بریده میشود ازینجهت نامش جیب شد . عرب چیزی خریطه مانند را در گریبان جبه یا پیرهن میدوختند و دران چیزی می ماندند . پس از مدتی آن خریطه را جیب گفتند .

در فارس آن خریطه از حد گریبان بکمر آمد باز نامش همان جیب ماند تا اینکه

امروز خریطه مذکور خود را باندرون يتلون رسانده لیکن همان طور نام جیب بر وی اطلاق می شود. اما در عرب جیب همان در گریبان است و نیز باصطلاح ریاضی خط - نیمه و تر را جیب میگویند چه نسبت آن بقوس مانند نسبت گریبان است بسینه .

شمع : در عرب موم را شمع میگویند و چون از موم شمع افروختنی ساختند بر وی نیز شمع اطلاق نمودند. و در فارس همه انواع آنرا چه از موم و چه از غیر آن بدون فرق و امتیاز (شمع) میگویند .

اسباب در عربی جمع سبب و در فارسی اشیا و لوازم خانه را گویند .

شراب : در عربی مطلق نوشیدنی و در فارسی مرادف می : گردید بعضی الفاظ

از سفر در ممالک غیر عزت خود را می باز د ازین قبیل است :

غلام : که در عرب پسر نوخط را غلام میگویند و در فارس بنده زر خرید را غلام گفتند .

مهتر در فارسی بمعنی سردار و در هند بمعنی (چوره) استعمال یافت .

خلیفه در عرب بمعنی شاکت خدای (چنا) و ایقمر (کس) بوده و در فارسی بر دلاک

اطلاق یافت . درین زمانه لفظ بازه ایجاد نمیشود بلکه همان الفاظ قدیم است که

در تعبیر از خیالات و افکار تازه امداد میکنند مانند لفظ فقط که مرادف رال

بوده و اکنون بمعنی تیلخاک نیز مستعمل است .

مداد : نخست سیاهی را مداد میگویند حال پندل را مداد میگویند .

و پیش ازین قلم سرمه و کلک فرنگیش میگویند .

بو قلمون : درین حالها فیل مرغ را در ایران شناخته و آنرا بو قلمون میگویند .

(نامام)